

به نام خداوند جان و خرد

همسایه‌های شرقی

یادداشت‌های سفر

افغانستان، پاکستان، تاجیکستان

و چند گوشه ایران

محمد رضا خسروی



موسسه فرهنگی هنری انتشارات

نگاه بینه

سرشناسه: خسروی، محمدرضا، ۱۳۲۲-

عنوان و نام پدیدآور: همسایه‌های شرقی: یادداشت‌های سفر افغانستان - پاکستان - تاجیکستان و چند گوشه ایران/ محمدرضا خسروی.

مشخصات ناشر: تهران: نگاه پبته، ۱۳۹۴

مشخصات ظاهری: ۱۹۱ص

شابک: ۶-۶-۴۶-۶۲۲۴-۶۰۰-۹۷۸: ۱۱۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست‌نویسی: قیفا

عنوان دیگر: یادداشت‌های سفر افغانستان - پاکستان - تاجیکستان و چند گوشه ایران.

موضوع: خسروی، محمدرضا، ۱۳۲۲- -- سفرها -- خاطرات

موضوع: سفرنامه‌های ایرانی -- قرن ۱۴

موضوع: افغانستان -- سیر و سیاحت

موضوع: پاکستان -- سیر و سیاحت

موضوع: تاجیکستان -- سیر و سیاحت

موضوع: ایران -- سیر و سیاحت

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱/خ/۵۴۳/۶۴۶

رده‌بندی دیویی: ۹۱۰/۴۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۱۵۴۹۱



مؤسسه فرهنگی هنری اشاراتی نگاه پبته

میدان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - پلاک ۲۵۵ - واحد ۴

تلفن: ۶۶۴۹۲۹۳۳-۶۶۴۱۴۲۵۵

«همسایه‌های شرقی»

مؤلف: محمدرضا خسروی

چاپ: اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۶-۶-۴۶-۶۲۲۴-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

- دیاچه..... ۵
۱. گذر از خیبر..... ۹
۲. با چمدانی در دست، با هیجانی در جان..... ۷۳
۳. شمال غرب..... ۱۲۷
۴. سفری به ظاهر زندگی..... ۱۵۳
۵. شیراز، تلخ و شیرین..... ۱۶۳
۶. شهر سلاطین فقر..... ۱۷۵

دیباچه

نیستم با چرخ گردون هیچ نسبت جز بدانک
همچو خود بینم همی او را مقیم اندر سفر
«ناصرخسرو»

کسی که در خانه نشسته است، دریچه‌های تماشا را بر نگاه خویش بسته است. آرزومند گشت و گذار و دیدار، باید که سفر کند و مسافر کسی است که با دست خویش پنجره تازه‌ای را به سراچه کوچک ذهن و ذوقش باز می‌کند اما به گونه‌ای که دیگران گفته‌اند، گمان من این نیست که مسافر با بیرون رفتن از خانه، از خود بیرون می‌رود، نه. او بیشتر به خود برمی‌گردد، در خویش فرو می‌رود و با ذات خود خلوت می‌کند. دلیلش هم خیلی ساده است. پشت سر گذاشتن وابستگی‌ها و خستگی‌ها و هم بیرون آمدن از قلمرو وظایف و گرفت و گیرهای خانه و اداره، به آدم فرصت می‌دهد که کمی به خود برگردد، سفر آزار تن نیست، آرام روح است.

شاید یکی از دلایل عدیده‌ای که مسافر قلم به دست را به نوشتن وامی‌دارد همین روبه‌رو شدن ناگهانی وی باشد با ظرفیت‌های فراموش شده ذهنی‌اش، اما برای من دلیل مهم‌تری هم در کار نوشتن وجود دارد و آن اینکه من از لحظه‌ای که پای را از دایره قید و بندهای حقیر زندگی روزمره بیرون می‌گذارم مثل کسی هستم که انگار تازه به دنیا آمده است فارغ البال و رها، چیزهایی را پشت سر می‌گذارم که اینها هستند: چقدر، کی، چگونه، به چه دلیل و بسیاری چند و چون‌های دیگر. و با مقداری چیزهای تازه رو به رو می‌شوم که اینها هستند: چه می‌دانم، رهایش کن، چه فرقی می‌کند. بگذار چنین باشد و بسیاری چیزهای دیگر.

آن وقت سبک‌تر از حتی پرنده‌ای که از شاخنی به شاخنی می‌پرد، راهی می‌شوم، راهی سیر و سفر، و چون بدین‌گونه در گذار عمر به موقعیت جدیدی دست می‌یابم دلم می‌خواهد دیگران را که هنوز پای بند تعلقات حضری هستند از وضع تازه خودآگاه کنم. پس می‌نویسم و نوشتن یعنی اینکه نمی‌خواهم از تب و تاب نوی که یافته‌ام به تنهایی لذت ببرم. می‌خواهم به دیگران هم از مکاشفه سفر، سهمی بدهم.

آنچه به عنوان گزارش سفر یا یادداشت‌های دید و بازدید در صفحات آینده می‌خوانید گرچه بویی از گشت و گذارهای فاخر نبرده است و با دیدارهای علمی، اداری، فرهنگی و در نهایت رسمی دیگران فاصله بسیاری دارد ولی حداقل این حسن را خواهد داشت که از خلال آن می‌توان فهمید که همه جوری می‌شود راه افتاد. مهم راه افتادن است.

شهر تا شان‌زاوی من، مثلی دارند به این عبارت که: گذار در خانه بلند است. یعنی اصل آن است که بتوانی از خانه بیرون بزنی، از بلندی در خانه که بگذری، گذشته‌ای و دیگر سرانجام چه پیش آید مطلب دیگری است. خود اگر تلخ یا اگر شیرین.

خوب اگر چگونه بیرون آمدن برایت مهم نباشد، بیرون آمدن اینهمه نیست و من یاد گرفته‌ام که به گامی تپه وارهای در خانه را پشت سر بگذارم. صاف و ساده.

اگر آدم چشمی داشته باشد بیدار و دلی داشته باشد تشنه دیدار از روستایی دور افتاده در گوشه‌ای پرت هم می‌تواند همان مقدار مصالح را برای اندیشیدن گرد کند که دیدار از شهر عظیمی در اقصای چین، منتهی در کار سفر آنچه مهم است تازگی است. تازگی صحنه‌ها و صفحاتی که از آن گذری داری. من به همین تازگی چشم‌اندازهاست که دل خوش کرده‌ام. مثلاً

اگر از کوره راهی درجایی بگذرم. کادرهای زیبایی که در میدان نگاهم قرار می‌گیرند آن‌قدر زنده و زیبا و جان‌دار می‌نمایند که انگار به سرزمین کشف شده‌ای پا گذاشته‌ام و این البته در شرایطی است که برای نخستین بار از آن راه گذشته باشم و از آن پس اگر صدبار هم از همان راه بگذرم دیگر هیچ چیز تازه‌ای را در هیچ سوی چشم اندازم نمی‌بینم. از تکرار به سرعت زده می‌شوم. بکنواختی را تحمل نمی‌کنم و این یعنی که دلی دارم و حسرت نگاهی به نظرگاهی نو. با این وصف اگر مخیرم کنند که می‌توانم در باغ زیبایی که از پیش دیده‌ام گشتی بزنم و اگر نه به دیدار کلاته‌ای بروم، بی‌دار و درخت، که تا حالا آن را ندیده‌ام من این آخری را هزار بار ترجیح می‌دهم، چرا که در آن کسالت تکرار است و در این تازگی بسیار. چنین است اگر می‌بینید که سفرنامه نویسی را از لوکس نویسی جدا کرده‌ام.

بعضی از یادداشتها به سالهای ۴۷ و پس از آن مربوط می‌شود. پس چهل سالی از نوشتنش گذشته است اما تقریباً به همان صورتی که در آن زمان تحریر یافته بود به این دفتر راه یافت تا هر نوشته‌ای از نظر زمان و زبان جای خود را داشته باشد.

محمدرضا خسروی

تهران، بهار ۹۲